

کان ملاحظت

نه زلف میله مه بش نه شیوه میاره (ماره) اکار
تو بسته مز بش ادرده اشاه شهر آشوو
دلت ببرد که داعی میم ته بش انهان
نه تنیک میه^۱ ای لپظه روزگار کپه^۲
غمش ندست دز امر ونه دل بزار کپه^۳
کجاهه او که^۴ پشته دلم و زار^۵ کپه

۶۱- یار تجلیش کرد ذرانه مرآت مه
دل منه قبضه^۷ این تاجه خوهت ساهته^۸
عشق ایم کوهرن هست نفی^۹ دانم دل
دل وزه^{۱۰} طور کلیم از مه بدست اسلیم
آش ری مپری تزه هست نه ذرات مه^{۱۱}
جش محلن انکنه وات و نمیوات^{۱۲} مه
محو صفات این جوهری ذات مه^{۱۳}
جش اثری کردد زشوق و مناجات مه^{۱۴}

۱- $no + tahno + yakmo + yê =$ نه تنها برای منی !

۲- نه زلف پیش من مینهی، نه شیوه بکار میآوری، نه تنها یک لحظه از روزگار برای منی !

۳- ای شاه شهر آشوب! من از پیش بسته بدرد توام، تازه امروز غم در دل من باز ارنداشت (= غم تو برای دل من امرزی نیست). کجا هستی؟

۴- $u + go =$ بگو . $ve zâr =$ بزار- معنی شعر چنین است: دل تو برد

که داعی! بنهان پیش تو میآیم، کجا است او بگو دلم بزاری پیش تست، کجا هستی !

۶- دیگر باره یار در مرآت من تجلی کرد، (و) او را روی مپری تازه در ذرات من است.

۷- $sâhta =$ ساختن . ۸- $vâto + nomî vât =$ خواستن و نخواستن-معنی

شعر: دل من در قبضه اوست تاجه خواهد ساخت! در اینجا خواستن و نخواستن را چه محل است ؟

۹- $nafi =$ نفیس . ۱۰- عشق اویم گوهر و دلم نفیس دان (= جای اشیاء نفیس

= درج است)، جواهری ذات من محو صفات اوست .

۱۱- $ve + ze =$ بسوی . ۱۲- ای سلیم، دل بوسيله من بسوی طور کلیم گذشت،

دیگر او را شوق و مناجات من چه اثری دارد ؟

صحری دل بوفرا^۱ از اثر حال جان
گفتم اغر بنونت رو بیه^۴ زنگ از دلـم
حسن ایـم گنجـن و جانـم خراب و دلـم
تی^۱ و سـموات شه هی هی و هیـهات مه^۲
شکر که دیدر^۵ امه کشف و کرامات مه^۶
داعی ازی حاله هن مست خرابات مه^۷

۶۲- انه تن جان ونه جش نورو نه دل مقصوده^۸ مهرم او زو^۱ که نه هر ذره که هن موجوده^{۱۰}
یک تجلیهن وعککش انه عالم واتیت^{۱۱} همه از تونه نمودن^{۱۲} و تو اصل بوده^{۱۳}
قبله هن آدم اغر بو ملکش روانه^{۱۴} ای سجده شان غر بش ای کرد توشان مسجوده^{۱۵}
نبیه (نبه)^{۱۵} محدود که ذات تونگیتن^{۱۶} اخه حد اعدد نیات صفات که کیـم^{۱۷} معدوده^{۱۸}
حسن وی پایـن تش دی وجش دل داعی^{۱۹} اخه کش قطره عشق مه که درمی (بی) جوده^{۱۹}

۱- farâ = فراخ . ۲- tî = تا .

۳- از اثر حال جان صحرای دل فراخ گشت (و) هی هی و هیهای من تا بسموات رسید .

۴- beba = ببرد . ۵- دیدار = دیدار .

۶- گفتم اگر رو بنماید زنگ از دلـم ببرد، شکر که کشف و کرامات من آشکار شد .

۷- حسن اویم گنج و جان و دلـم خرابه است، داعی از این حال مست خرابات من است.

۸- ma'ysûd + ê = مقصودی . ۹- owzû = افزود .

۱۰- در تن جان و در چشم نورو در دل مقصودی، مهرم افزود که در هر ذره که هست موجودی.

۱۱- vâtît = بادید، پدید . ۱۲- namûd + en = نمود است .

۱۳- bûd + ê = هستی . - معنی شعر: یک تجلی است و عککش در عالم پیدا ، همه از تو

در نمودند و تو اصل هستی .

۱۴- آدم قبله است اگر ملک را روی دراو بود ، اگر سجده پیش او کردند مسجودشان

نوئی . ۱۵- nobê = نباشی .

۱۶- nogit + en = نکیرد . ۱۷- goyom = بگویم .

۱۸- معنی شعر: محدود نمیباشی که ذات تو بخود حد نمیگیرد، صفات بدد نمیآید که

بگویم معدودی ! ۱۹- داعی! بچشم دل حسن بی پایان تو دید ، قطره عشق مرا بخود

بکش که دریای جودی ؛

۶۳- اغم بست بدزندم^۱ بشوو^۲ دعا بکه حالا
 جه میکنم که قضا پنجهی خه بکشا تن
 احق نلم^۵ که این^۶ کار ساز بنده مسکی
 الاتن^۹ ار کر مردم ومروری او زر^{۱۰} زر
 فروشه^{۱۲} غرانه بازار حق کالا تو اداعی

وغرنه میرست (میرسی) ازدردتم اچرخ الالا^۳
 فلکوبانگ بگوتن که هست دست تو بالا^۴
 مراد بنده الارت^۷ و لطف عز تعالی^۸
 زرمه کونه زردن اشک لؤلؤ لا^{۱۱}
 جل از نیاز و قیمت نشوت انکنه کالا^{۱۳}

۶۴- جورخه (وخه) بدنپسنده افلانی مثلا پس وغیرخه مخوه^{۱۴} ازری انصیف^{۱۵} بلا

- ۱- $\text{baset} + \text{bedozond} + \text{om}$ = بس تو بگدازاندی مرا (bedozond ماضی مطلق از bedozonda = گدازاندن، متعدی bedohta = گداختن) .
- ۲- bešû = بشو، برو- «و» بعد از کلمه «بشو» زائد است .
- ۳- alâlâ = علالا = شور وغوغا- آواز سگ- معنی شعر چنین است : بس که بنم مرا بگدازاندی حالا برو دعا کن (که ضعیف هستم) وگر نه ازدرد توأم علالا بچرخ میرسید !
- ۴- چه (میتوانم) بکنم که قضا پنجههای خود بکشاد ، (و) فلک ببانگ بگفت که دست تو بالا (ی دست همه) است .
- ۵- nalom = نالم . ۶- $\text{oy} + \text{en}$ = اوست .
- ۷- $\text{ol} + \text{âret}$ = بر آرد .
- ۸- بحق نالم که او کار ساز بنده مسکین است (و) مراد بنده بلطف (خدای) عز تعالی بر آورد .
- ۹- $\text{al} + \text{âten}$ = بر آید .
- ۱۰- $\text{ve} + \text{morvarî} + \text{o} + \text{ve} + \text{zar}$ = به مروارید و بزر .
- ۱۱- اگر کار مردم بمروارید ونیز بزر بر آید، زرمه گونه زرد است واشک لؤلؤلولا .
- ۱۲- forûšê = فروشی .
- ۱۳- ای اداعی! تو اگر در بازار حق کالا فروشی، در آنجا بانیاز کالا بفروش نمیرود .
- ۱۴- maxoh = مخواه .
- ۱۵- ensîf = انصاف- معنی شعر: ای فلانی! فی المثل چون بخود بد نمیسندی پس بغیر خود از بروی انصافی بلا مخواه .

از حسد غم‌وشدی^۱ کس منخه^۲ کز حکم ازل
 از حقیقت که نصیبی به^۳ ان یکر نگه
 هر که جو شمع هن از سوز و گدازش دعوی
 که نه عشق کل روی تش زه^۴ و داعی طعنه
 نه جیبی هن تللا^۵ و نه جیبی هن علا^۶
 که یکی بوت روشش نه خلا و نه ملا^۷
 عشق میزند آ^۸ ای نه شو هجر تو صلا^۹
 هم شزی خاره نه هاشا^{۱۰} و جو بلبل بنا^{۱۱}

۶۵- یکمهن ازدودنی^{۱۱} حاصل اماودونی^{۱۲} جن مه^{۱۳} عت^{۱۴} و سرن جش دل آخه آر^{۱۵} و بنی
 بنیش^{۱۶} کثرت عالم و دیده وحدت برس اسر لقا تم بزه^{۱۷} مېش بتنی^{۱۸}
 خداینی^{۱۹} تو و دست صفات خش کردست از ان صفا ته خه بوتن اثر نه ذات بنی^{۲۰}

۱- ve šodî = بشادی .

۲- maxo = مخور . ۳- talalâ = تلالاتا = خوانندگی و طرب .

۴- alalâ = علا = شور و غوغا از اندوه - آواز سگ - معنی شعر: از حسد بشادی کس

غم مخور که از حکم ازل درجائی بانگ نشاط و درجائی غوغای غم است .

۵- bebo = ببرد . ۶- کسیکه از حقیقت نصیبی برد آن یکر نگ است که روش

در خلا و ملا یکی باشد . ۷- هر که چون شمع دعوی سوز و گدازش هست، عشق در شب هجر

تو باوصلا میزند . ۸- za = زد .

۹- hâšâ = خاشاک . ۱۰- nalâ = ناله - معنی شعر: کسیکه در عشق گل روی

تو بداعی طعنه زد، هم از این خار در خاشاک است و چون بلبل بنا له .

۱۱- do+donî = دو دنیا . ۱۲- do+nî = دونیست .

۱۳- jone mo = جان من . ۱۴- ʔa+t = اگر ت .

۱۵- a+xo+âr = بخود آر - معنی شعر: از دو دنیا حاصل ما یکی است و دونیست،

چان من اگر چشمت بسر است، دل بخود آر و به بین .

۱۶- benî+š = به بین .

۱۷- tambaza = تم زده . ۱۸- bot+nî = بت بگذار - معنی شعر: کثرت عالم

را بدیده وحدت به بین، برس لقا برس، تم زده مباح (که نتوانی به بینی)، بت بگذار (و غیر از یکی

همین و میرست؟) ۱۹- benoy to = بنای تو .

۲۰- خدا بنای تو بدست صفات خودش کرده است (و از آن صفات در ذات پنا اثر است

(یعنی از صفات خدا در وجود تو اثری موجود است) .

تو هه که هست فرشتت نه سجده و تو و دیو^۱ عشقه^۲ کت رز وشو میدرت^۳ اخم روزنی^۴
 ا انکه می شه^۵ که لوتن بجسته^۶ ازداعی^۷ مشه پراز بی صورت بر آ^۸ پش معنی^۹

۶۶- حسن تووی پایا نهن و عشق تو ز روی پای نی^۹ بیچاره قومی که نه میان بیوسته میچندن^{۱۰} اجنی^{۱۱}
 عاشقان^۱ عاشقان خلق از شما کی آگهند^{۱۲} ازدور مردم شان و دل که هستن ای ره استنی^{۱۳}
 کی از کلام و حکمتی بگشات حرف معرفت^{۱۴} جو بوالحسن هن حیرنی جو بوعلی هن با (نا) دنی^{۱۵}
 هر کس که آهستم خبر^{۱۶} ازخه که ری ای می بنم^{۱۷} شهرو نمی وانا^{۱۸} که هست ای شخصه اوسا نه خنی^{۱۹}

۱- $ve + dîv =$ بدیو . ۲- $ase\gamma + hê =$ عاشق هستی .

۳- $mîdaret =$ میدارد .

۴- $zenî =$ زنا- معنی شعر: توئی که فرشتهات در سجده است و تو بدیو عاشق هستی که

ترا روز وشب به خمر وزنا و امیدارد . ۵- $mîšê =$ میروی .

۶- $lût + en + bejosta =$ بجستن لوت است .

۷- $barâ =$ بر آ .

۸- ای انکه برای جستن لوت (خوردنی) ازداعی میروی ، پراز بی صورت مرو، پیش معنی

بر آ^۱ ۹- $vî + pâyon + i =$ بی پایانست .

۱۰- $mîcend + en =$ میچیند .

۱۱- $jon + è =$ جانی- معنی شعر: حسن تو بی پایانست و عشق تو نیز بی پایانست ،

بیچاره قومی که در این میان جان میگزینند .

۱۲- $oston + è =$ ستونی- معنی شعر: ای عاشقان، ای عاشقان! خلق از شما کی آگهند ؛

مردمرا از دل دور است که ستون این راه هستید !

۱۳- کی از کلا و حکمتی حرف معرفت گشاد؛ چون بوالحسن (در این راه) حیرانی است و

چون بوعلی نادانی .

۱۴- $ke + âhest + om + xabar =$ آهسته خبر کردم . ۱۵- $nomî + vâ + nâ =$

= باز نمی نهاد .

۱۶- $owsânexon + è =$ افسانه خوانی- معنی شعر: هر کس (راکه) آهسته از خود خبر

کردم که روی او می بینم، روی باز نمی نهاد (اعتنا نمی کرد) که این شخص افسانه خوانی است .

که عیش خوش نه عشقش هستن بکی^۱ غرمی دنه^۲ خاکي نهادن رندني ديوا دلاني مستني^۳
 تاكي مه نه صحرى گيهان وا وحش و طيراو كردمن^۴ خو جو كرم^۵ كم انس ني يارب كجاهن انسي^۶
 از شيخ و ملا^۷ وسيد داعيش جستن مردمى كش وارد^۷ از هستي خه هستند مردم رتزي^۸

وله فى الترجيع

۶۷- غر بدستم عشق محالی نی کهن ای کش نه سر خیالی نی^۹
 تخته من دام و دانه معرفتن مُم هوی هیچ زلف و خالی نی^{۱۰}
 مز تودل سر حسن و عشق میشند^{۱۱} حاجت هیز^{۱۲} قیل و قالی نی^{۱۳}

۱- begoy = بگو. ۲- midonê = میدانی .

۳- maston+ê = مستانی- معنی شعر: کرا عیش خوش در عشق اوست؛ اگر میدانی بگوی، رندانی خاکی نهاد، دیوانه دلانی، مستانی !

۴- û+gardom+en = بگردم .

۵- xû cû karom = خو چون کنم ؛

۶- enson+ê = انسانی- معنی شعر: تاکی در صحرای جهان با وحش و طیر بگردم ؛

چگونه خو کنم که مرا انس نیست، یارب کجا است انسانی ؛

۷- vâ+rad = وارد .

۸- ran+zan+ê = رنگ زنی = نیرنگ بازی، ملال آوری- معنی شعر: داعی از شیخ

وملا وسید مردمی جست که (در مصاحبت آنها) از هستی خود وار دهد (ولی) مردم نیرنگ بازی (یا ملال آوری) هستند .

۹- اگر عاشق بوده ام محالی نیست، کیست که ددرش خیالی نیست .

۱۰- سخن دام ودانه معرفت است، مرا هوای هیچ زلف و خالی نیست .

۱۱- mešand = می شنود (= سوم شخص مفرد مضارع از فعل šonovta = شنفتن) .

۱۲- hîz = هیچ . ۱۳- دلم از تو سر حسن و عشق میشنود ، حاجت هیچ

قیل و قالی نیست .

نشہ زهنار مَزَ نظر ایدم جیش مشوی ری تو آلی^۱ لن
 افتوی هِه که می توی اهمه ذره‌ای نی کش از تو خالی^۲ نی
 دل هر ذره شَز توهن وایه^۳
 توهه مهر و کیهانت هن سایه^۴

۶۸- نه جیش و دل شعاع نور توهن از ازل تی^۵ ابد ظهور توهن^۶
 هر جشی^۷ نخش ورننگ هستی هست از تونی دور ونی حضور توهن^۸
 مز درخه مران که از همه باب دل درویش مه حقور^۹ توهن^{۱۰}
 انه^{۱۱} عیش^{۱۲} جمال حسن ده بوت عینه جان مه ضرور توهن^{۱۳}
 مرد مم^{۱۴} و انتظار وصل مده کش^{۱۵} بگفتن که دل صبور توهن^{۱۶}
 دل هر ذره شَز توهن وایه
 توهه مهر و کیهانت هن سایه

۱- $\hat{a}l$ = روشنی و درخشش («آل» مخفف «آلوه» = شعله و روشنی بقیاس: **ول وولوه**: بر
 اوج گنبد گردون از آن بتاید هور که یافت از ترف قندیل هر ترضی **آلوه**. آذری- لغتنامه- یا مبدل
هال بمعنی قرار و آرام- معنی شعر: زهنار از نظر- رم یکدم مرو (که) چشم مرا بی روی تو، روشنی
 نیست (یا قراری نیست؟).

۲- $x\hat{a}l$ = کنایه از نشانه و علامت و در اصطلاح صوفیان نقطه وحدت حقیقی- معنی شعر
 چنین است: آفتابی هستی که بهمه میتابی، ذره‌ای نیست که آنرا از تو نشانی (نقطه وحدتی) نباشد.

۳- $v\hat{a}ye$ = آرزو و مطلوب .
 ۴- از دل هر ذره تو مطلوبی، توهه‌ری و جهانت سایه است .
 ۵- $t\hat{i}$ = تا . ۶- در چشم و دل شعاع نور تست، از ازل تا ابد ظهور تست.

۷- $har+oe+\hat{s}+\hat{e}$ = هر چیزی را .
 ۸- هر چیزی او را نقش ورننگ هستی هست، نه از تو دور و نه در حضور تو است .
 ۹- $har\hat{u}r$ محرف «حقور» = صید دست و پا بریده، کشته .
 ۱۰- مرا از خود مران که در همه باب دل درویش من صید دست و پا بریده تست .
 ۱۱- $on+o$ = آن نه .

۱۲- $oyna+\hat{s}$ = آینه اش .
 ۱۳- آن (یعنی: دل) نه در آینه اش جمال حسن دیگری باشد، آینه جان من ضرور تست.

۱۴- $morda+mom$ = مردنم . ۱۵- $ke+\hat{s}$ = که او ؟

۱۶- با انتظار وصل مردنم مده، که گفت که دل صبور تست ؟

۶۹- منه جش مرد مه^۱ نه دل ادراك
 دین و دل هردت^۵ استه^۶ جی دم^۷ نی
 نه خرابات نیستی و فنا^۸
 می شم از خه ادرکه وانه میم^{۱۰}
 نه هوا دار تو مهم^{۱۳} تهنه^{۱۴}
 مزخه^۴ دور اکنه^۳ ای نفس حاشاک^۴
 هرجه نت آن مراد بومم داک^۸
 عشق و رند و مستم ووی باک^۹
 کم میوت^{۱۱} جش ازی توسرخوشناک^{۱۲}
 از تده^{۱۴} خاک گیرتی افلاک^{۱۵}

دل هرذره شز توهن وایه

توهه مهر و کیهانت هن سایه

۷۰- دل کت از کاینات می طلبت

نه دله^{۱۶} از کجات می طلبت^{۱۷}

مه نه فکر م که جو تو و اما هیه

و جرات^{۱۸} دل جرات می طلبت^{۱۹}

۱- merdom + ê = مرد می، مردمکی!

۲- maz + xo = مرا از خود.

۳- o + konê = بکنی.

۴- در چشم من مردمکی (و در دل ادراك، مرا از خود یک نفس دور کنی؛ حاشاک!

۵- har + do + t = هر دو ات.

۶- esto = ستاند.

۷- ci + de + m = چیز دیگر م.

۸- dâk = داد- معنی شعر چنین است: دین و دل هر دو را ستاندی چیز دیگر م نیست، هر چه

ترا آن مراد بود من دادم. ۹- در خرابات نیستی و فنا عاشق و رند مست و بی باکم.

۱۰- no + miyom = نمی آیم.

۱۱- miyovt = میافتد.

۱۲- از خود (چنان) بدر میروم که باز نمی آیم که چشم بروی تو سرخوشناک میافتد.

۱۳- mo + hom = من هستم.

۱۴- tode + y = توده.

۱۵- نه تنها من هوادار تو هستم، از توده خاک بگیر تا افلاک (همه هوادار تو اند).

۱۶- na + de + ê = دردلی.

۱۷- دل که ترا از کائنات می جوید، دردلی از کجات می جوید؟

۱۸- carâ = چاره = جستجو و حیل و یا = carva بمعنی دویدن (از چویدن = دویدن و

چاره جوئی کردن). ۱۹- من در فکر م که چون تو با ما هستی، دل چرا تو را بجستجو و

وتکاپو می جوید؟

نه‌تی^۱ جان طالبه تو وای
 نیستش پاینی طلب طالب^۲
 مومن از کعبه بوی وصال میشوند
 نه‌بزار و سرات می طلبت^۳
 تاش جان الوآت^۴ می طلبت^۵
 کافر از سومنات می طلبت^۶

دل هر ذره شز توهن وایه

توهه مهر و کیهانت هن سایه

۷۱- اصل هستی بش مه ذات توهن
 خضر دل که علم^۷ «و» ای عشقن
 موسی جان نه‌طور شوق و وله
 هر که ثبت از تو بونه دفتر عشق
 پیر تو ذات تو صفات توهن^۸
 زینه از چشمه حیات توهن^۹
 مست احوال واردات توهن^{۱۰}
 قدر وصل^{۱۱} ای از برات توهن^{۱۲}
 چره مان نی که وات وات توهن^{۱۳}
 قرب توش وات^{۱۴} هر که بوت ولی

دل هر ذره شز توهن وایه

توهه مهر و کیهانت هن سایه

- ۱- toye = توی، میان .
 ۲- در میان جان طلیمی او ترا در بازار وسرا می جوید .
 ۳- ol + veât = بر بیاید . ۴- طلب را پایانی نیست. (و) طالب تا جانش بر آید
 (ترا) میجوید ! ۵- مومن از کعبه بوی وصال میشوند (و) کافر از سومنات (ترا) میجوید.
 ۶- نزد من اصل هستی ذات تست (و) پیر تو ذات تو صفات تست .
 ۷- alem = عالم .
 ۸- خضر دل که عالم باین عشق است از چشمه حیات تو زنده است !
 ۹- موسی جان در طور شوق و وله مست احوال واردات تست !
 ۱۰- هر که از تو در دفتر عشق ثبت باشد، قدر وصل او از برات تست !
 ۱۱- vât = باید، خواهد .
 ۱۲- هر که باشد قرب تو اش مییاید (میخواهد) ولی چاره مان نیست که باید باید تست !
 (خواست، خواست تست) .

۷۲- دلم از غم و رو^۱ ادر می شوت
 مزئی دل^۲ برا برابر جش
 نه بش عقل مال و زر سره هن
 غر بواشه^۳ آتی اتش که عشق
 یمنی وامبش^۴ کم از پی تو
 وی تم ادنه کجا اسر می شوت^۵
 کش جش مه کر^۶ از نظر می شوت^۷
 نه ره عشق جان و سر می شوت^۸
 وی خه می بوت و وی خطر می شوت^۹
 ارس^{۱۰} جش جو عقیق تر می شوت^{۱۱}

دل هر ذره شز تو هن وایه

توهه مهر و کیهانت هن سایه

۷۳- نور تش محو کرد زهره و مه
 همه مان دی و هر دو دیده لقا
 اخدا ای بسن که پیوسته
 دزمان^{۱۵} دل مبر پرده هجر
 چه تجلیهن ای تعالی الله^{۱۲}
 مفر ای کش دو دیده بوا کمه^{۱۳}
 هسته از حال عاشقان آگه^{۱۴}
 که منه^{۱۶} وصل تو آورد پنه^{۱۷}

۱- vorû = برون .

۲- دلم بصحرا بیرون میرود، بی توأم این دنیا کی بسر میشود؟

۳- maz toy e del = ازمیان دلم . ۴- kar = کار .

۵- ازمیان دلم برابر چشم بر آئی، که کار چشم من از نظر میکندرد!

۶- در پیش عقل مال و زر سره و خوبست، در راه عشق جان و سر (بخرج) میرود .

۷- bevâ + šo = ببايد شدن .

۸- اگر ببايد بمیان آتشی رفت که عاشق بیخود میباشد و بی خطر میرود .

۹- vâ + mo + baš = با من باش .

۱۰- ars = اشك . ۱۱- با من یمنی باش که مرا از برای تو اشك چشم چون

عقیق تر میرود . ۱۲- نور تو زهره و ماه را محو کرد، چه تجلی است ای خدای متعال؟

۱۳- همه ما بهر دو دیده لقا (ای خداوند) دید، مگر آن کش دو دیده کور بود .

۱۴- ای خدا! این بس است که پیوسته از حال عاشقان آگاهی .

۱۵- deze + mân = دیگر مان . ۱۶- mo + na = من در .

۱۷- دیگر دلما را در پرده هجر مبر که من در وصل تو پناه آوردم .

مهرت از دل نبرد^۱ ادر داعی نقد^۲ عشق تو کس نسکاند تبه^۳
 دل هر ذره شز توهن وایه
 توهه مهر و کیهانت هن سایه

ترجیع آخر

۷۴- دز مزدل^۴ و دیدگان نهان هیه نت می بنمن^۵ مغر نه جان هیه^۶
 شأن تونه کن فکان ادی میات وانام و نشان و وی نشان هیه^۷
 نقد خرد و فتوح روحیه کام دل و راحت روان هیه^۸
 جان هیه نه نهان نه آشکاره مه دیده میه نیک و کیهان هیه^۹
 شستسته^{۱۰} نه دیده دل و جان دایم نه خیال عاشقان هیه^{۱۱}
 کش نه دو کیهان بدت^{۱۲} دل از تو
 مقصود همه کهن جیل از تو^{۱۳}

۷۵- و اباد صبا و زلف یاره والطف صباح و زی نگاره^{۱۴}

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۱- nobard = نبرد . ۲- nayd محرف «نقد» .
- ۳- داعی مهر تو از دل بدر نبرد ، کس نقد عشق تو تپاه نکند !
- ۴- moz del = از دلم . ۵- mî benomen = می بینم .
- ۶- دگر باره ازدل و دیدگانم نهان هستی نمی بینمت مگر تو در جان هستی !
- ۷- شأن تو در کن فکان پدید می آید ، بانام و نشان و بینشان هستی !
- ۸- نقد خرد و فتوح روحی ، کام دل و راحت روان هستی !
- ۹- جان هستی ! نه نهان نه آشکاری ، بدیده من نیک می آئی و جهان هستی !
- ۱۰- šestestê = نشسته استی .
- ۱۱- در دیده دل و جان نشسته استی (و) دائم در خیال عاشقان هستی !
- ۱۲- bedat = بدهد .
- ۱۳- در دو جهان (غیر) از تو بکه دل دهد؛ مقصود همه جز تو کیست ؟
- ۱۴- با باد صبا و زلف یار هستی ! بالطف صباح و بانگار هستی !

وارنگ بهار و نخش غنچه
 و اشخیه نه خلوت و نه عزلت
 جن رواغه هم ره و حسنی
 نه عین تفرج تو هم مه

کش نهدو کیهان بدت دل از تو
 مقصود همه کهن جل از تو

۷۶- عمری دل مه و ویره می گشت
 وش وایه تو اجش میمه^۷ نیک
 تش می طلبی و هر که بیدشت^۶
 هر جش بیدی (میدی) جه خوب وجه زشت^۸
 دست ازخه و ایرهش^۹ امی هشت^{۱۰}
 شاخ غم خش بمی زه پیوست
 توم^{۱۱} غم^{۱۲} تش مدام می کشت^{۱۳}
 تاشز تو رسی خبر که هوشی^{۱۴}
 آغرمه شوم^{۱۵} نشینم^{۱۶} نشت^{۱۷}

کش نهدو کیهان بدت دل از تو
 مقصود همه کهن جل از تو

- ۱- بارنگ بهار و نقش غنچه، بازاری و ناله هزاره!
- ۲- در خلوت و در عزلت، باشیخی (و) بارند در کوچه و بازاری!
- ۳- چند روز اگر بحسنی همراهی، باز دستی تازه بعشق بر آوری!
- ۴- من در عین تفرج تو هستم، هم سبزه بباغی و بهاری!
- ۵- $viro =$ ویران یا $vi + ra =$ بیراه.
- ۶- $bobzešt =$ بگذشت - عمری دل من به بیراه (یا بویرانه) میگشت (و) بهر که میگذشت ترا می طلبید. ۷- $mema =$ می آمد.
- ۸- بآرزوی تو، هر چه را میدید چه خوب و چه زشت بچشمش نیک می آمد!
- ۹- $ve + irah + aš =$ بیکبار هاش، باین راهش.
- ۱۰- اگر نام تو از کسی میشنید بیکبار هاش دست از خود می هشت (= دست از خود بر میداشت و ترک خود میگفت).
- ۱۱- $tum =$ تخم.
- ۱۲- پیوسته شاخ غم خود هیزد (میگشت) (و) مدام تخم غم تو میگشت.
- ۱۳- $hu + ši =$ بنشین. ۱۴- $šenom =$ نشینم.
- ۱۵- $rc + žē + tc + n + cm =$ نشوی توأم. ۱۶- $nešt =$ خوب - معنی شوم، تا از تو اش خبر رسید که بنشین: آه! اگر من بنشینم و توأم خوب نشوی! (مقصود از نشستن در این جا مردن است).

۷۷- نه‌عشقه توجوریا و رونی
گنج‌مه توهیه خوش «و» غنی‌هم
رزق مه فراهن^۴ از خن^۵ عشق
گل‌گشت مه هن نه‌کی غم تو
وی تم^{۱۰} جکر^{۱۱} آبهارو باغن

کش نه‌دو‌کیهان بدت دل از تو

مقصود همه‌کهن جیل از تو

۷۸- جز عشق تو جی نمی‌دئم مه
از لوح دل خه حرف عشقت
تو وامه هه‌آت مه^{۱۵} وی قرارم
واعشق تو عیش میرنم مه^{۱۳}
پیوسته و ذوق می‌خنم مه^{۱۴}
حیران نه‌کرخه می‌منم مه^{۱۶}

۱- aʔam = اگرم . ۲- tosû = یول سیاه - معنی شعر: درعشق تو چون ریا

ورو نیست ، مرا غمی نیست اگر تسو نیست !

۳- vojû+nî = وجود نیست- معنی شعر: گنج من توئی خوش و غنی هستم ، غلطی

گفتم که مرا وجود نیست . ۴- farâh+en = فراخ است .

۵- xon = خوان و سفره . شکار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۶- tâ+vo+jû = طاق و جوغ («طا» = طاق و تا = لنگه‌گاو در جفت زراعتی -

«جو» مخفف «جوغ» = جفت‌گاو آهن) - معنی شعر چنین است: روزی من ازخوان عشق فراخ‌است

(و) هرگز نان من بطاق و جوغ (بسته) نیست .

۷- moz+ongona = مرا از آنجا .

۸- hiz = هیچ . ۹- گل‌گشت من درکوتی غم تو است ، مرا از آنجا رو در

هیچ‌طرف نیست ! ۱۰- vî+to+m = بی‌توأم .

۱۱- ce+kar = چه کار ؛

۱۲- بیتوأم چکار به‌بهار و باغست، مرا بی‌تو بهشت آرزو نیست !

۱۳- جزعشق تو چیزی نمیدانم من، باعشق تو عیش میرانم من .

۱۴- پیوسته از لوح دل خود حرف عشق تو را بذوق میخوانم من .

۱۵- a+t+mo = بتومن .

۱۶- تو با منی (و) بتومن بی‌قرارم، حیران درکار خود میمانم من.

آنرو که تم استنی^۱ سر از تن دست خه نه عشق بنونم مه^۲
گفت^۳ که دل از غم مه استان جو از غم تو دل استنم مه^۴
کش نه دو کیهان بدت دل از تو
مقصود همه کهن جیل از تو

۷۹- هسته نه خیال یار و اغیار بیدار و خاو و مست و هشیار^۵
و اوصل توهند^۶ و شان خبرنی ای مرد منی^۷ و کار^۸ و وی کار^۹
اقرارش اغریکی و ای هست هشتش یك ده هزار انکار^{۱۰}
سرخوش انه ای سره^{۱۱} بدستا^{۱۲} منصور کشان ببرد ایی دار^{۱۳}
تت کرد اشاره ترك دعوی آجو بکیم مه ترك تو یار^{۱۴}
کش نه دو کیهان بدت دل از تو
مقصود همه کهن جیل از تو

۸۰- تخنه مه تمام عشق و رازن کم رونه حقیقت از مجازن^{۱۵}

۱- ostonê = بستانی .

۲- آنروز که توأم سر از تن بستانی دست خود در عشق بنمایانم من !

۳- goftet = گفتم .

۴- گفتمی که دل از غم من استان، چون از غم تو دل بستانم من ؟

۵- تو در خیال یار و اغیاری (اعم از) بیدار و خواب و مست و هشیار .

۶- hond = هستند . ۷- merdomon + è = مردمانی .

۸- ve + kâr = بکار، دارای کار .

۹- این مردمانی بکار و بیکار، با وصل تواند و خبرشان نیست .

۱۰- اگر یکی اقرارش باوست ، یك دیگرش هزار انکار است .

۱۱- sara = سرا . ۱۲- bod + estâ = بوده است (رك: ذیل غزل ۱۲ شماره ۱۱) .

۱۳- a + poy + dâr = بیای دار- معنی شعر: کسانی که منصور را بیای دار بردند، سرخوش

در این سرا بودند .

۱۴- تو اشاره کردی که ترك دعوی کنم، آه! من چگونه ترك تو یار بگویم ؟

۱۵- سخنی من تمام عشق و راز است که رویم از مجاز در حقیقت است .

هستن آنه عشق تم بهانه
 فرضاً دلم ار ابتکده شوت
 مم عشق تو پرورده^۴ نواهن
 وت سنگ وسی^۶ نشا که داعی

غر محمودن و غر ایازن^۱
 نه محرو^۲ عشق انه نوازن^۳
 مم حسن تو یار و چاره سازن^۵
 وش آستن تو ای نیازن^۷

کش نه دو کیهان بدت دل از تو
 مقصود همه کهن جیل از تو

وله فی الترکیب

۸۱- آنها کهشان وجان نره عشق کوشدست خلعت شن مراد دل از عشق پوشدست^۸
 آو حیات خضر شه کشفه^۹ نظر نیات (نمات) هر زنده دل کش^{۱۰} ای می توحید نوشدست^{۱۰}
 یک گل نه باغ کون و سر شاخ و حدتن اش صد هزار هزار موحد و جوشدست^{۱۱}
 غر دامن دل مه نه تقلید تر بیوت شکر خدا کز افتو تحقیق خوشدست^{۱۲}

۱- در عشق توأم بهانه ای اگر (سخن از) محمود یا ایاز است .

۲- mehrov = محراب . *شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

۳- فرضاً اگر دلم به بتکده برود، در محراب عشق در نماز است .

۴- parwara = پرورنده . *پرتال جامع علوم انسانی*

۵- عشق توأم پرورنده نو است، حسن توأم یار و چاره ساز است .

۶- vesī = گسیل (گیلکی؛ ūsi) .

۷- سنگ ترا بداعی کسبل نشاید کرد (= نشاید فرستاد) (که) بآستان تو آن (مورد)

حاجت است . ۸- آنانکه بیجان در راه عشق کوشیده اند، خلعت مراد دل از عشق پوشیده اند.

۹- kešxo = که او خورد .

۱۰- هر زنده دل که او می تو حید نوشیده است، آب حیاتیکه خضر خورد بنظرش نمی آید.

۱۱- ve + jūšeda + est = به جوشیدن است - معنی شعر چنین است: یک گل در باغ کون

و سر شاخ وحدت است و هزار هزار موحد بجوشیدن (دمیدن) است .

۱۲- xūšedast = خشکیده است - معنی شعر: اگر دامن دل من در تقلید ترشد، شکر

خدا که از آفتاب تحقیق خشکیده است .

فطرت کهن که معرفت صاف مه‌پشند^۱ کز پستن زمانه مم ای شیره نوشدست^۲
 ظرف دل وسیع مه از معرفت پرن
 همچو صدف که گوهرای منزل درن^۳

۸۲- از ذات و از صفات و تجلی بجم خیر یا و ازوان کیم کش اسردار و الحذر^۴
 عاشقه به روحش اذار و بنی جمال بیوزی بصیرت و بصر و دیدسر و سر^۵
 ان نورکت نشاد ده^۶ کش سدره بونه تحت رو بیار (بار) افوق فرق و بنی نازه از شجر^۷
 یا کان^۸ رجوع انفس و او کرد کرد دل تاجن دوی نه عالم آفاق در و در^۹
 از دل مرا دو صل و لقا میات ادست شوق اما و انکسار و نیاز شو و سحر^{۱۰}

هر لحظه هر نفس ادر دل گذار بر

راز و نیاز حضرت پروردگار بر^{۱۱}

۸۳- دریای رحمتن (رحمتش) انه موجن^{۱۲} شوان روزی مرومپی شنز خن فضل این رزی^{۱۳}

بقیه دارد

- ۱- pošand = پوشاند . ۲- فطرت کیست که معرفت صاف مرا بیوشاند؛ که من از پستان زمانه این شیر را نوشیدام .
- ۳- ظرف دل وسیع من از معرفت پر است همچون صدف که گوهر او منزل در است .
- ۴- از ذات و از صفات و تجلی خیر بدهم یا بازبان بگویم که بر اذار و حذر کن .
- ۵- ای عاشق برو چشم بازدار و جمال به بین، بصیرت و بصر و دید سر و سر بیفزای .
- ۶- nošâ + deda = نشاید دیدن .
- ۷- آن نور که تو را نشاید دیدن که سدره العنتیه در زیر اوست، رو ببالای سر بیاور و آتش آنرا از درخت به بین (شاید اشاره بآیه «انی آنست من جانب آلطور نارا» باشد که موسی آتشی را که از درخت مشعل بوده دیده و بسوی آن رفته تا جلوه خدا را ببیند)؛
- ۸- kân = بکن . ۹- یارجوع بنفس کن و بوسیله او گرد دل بگرد، تا چند در عالم آفاق در بدر میدوی ؟ ۱۰- از دن مراد وصل و لقا بدست شوق حاصل میشود ولی بانکسار و نیاز شب و سحر ! ۱۱- هر لحظه (و) هر نفس بدر دل گذار بر، راز و نیاز به حضرت پروردگار
- ۱۲- ana mowj + en = در موج است . ۱۳- دریای رحمتش شبانه روزی در موج است، مرغ ماهی را از خوان فضل او روزی است!